

البر

Pyewacket
گوش بُریده

نویسنده: رزمی ویر
(Rosemary Weir)

مترجم: شاهرخ آذری
ویراستار: منصور جام شیر

سرشناسه: ویر، رزمی، ۱۹۰۵-۱۹۹۵ م.
 Weir, Rosemary, 1905-1995
 عنوان و نام پدیدآور: گوش بریده/ نویسنده رزماری ویر؛
 مترجم شاهرخ آذری؛ ویراستار منصور جام شیر.
 مشخصات نشر: تهران: نشر نگارینه، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۰-۰۸۹-۱
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Pyewacket, 1967.
 موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۰ م.
 موضوع: Young adult fiction, English-- 20th century
 شناسه افزوده: پیکارد، چارلز، تصویرگر
 شناسه افزوده: Pickard, Charles
 شناسه افزوده: آذری، شاهرخ، ۱۳۳۲-، مترجم
 شناسه افزوده: جام شیر، منصور، ۱۳۳۹-، ویراستار
 رده‌بندی کنگره: PZ۷
 رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۳۲۵۳۸
 وضعیت رکورد: فیبا



نام کتاب: گوش بریده (Pyewacket)
 نویسنده: رزمی ویر (Rosemary Weir)
 مترجم: شاهرخ آذری سقرلو
 ویراستار: منصور جام شیر
 چاپ نخست: ۱۴۰۰ تهران
 شمارگان: ۵۰۰ جلد

تهران، میدان ۷ تیر، کوی نظامی، شماره ۲۵، گدپستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱
 تلفن: ۸۸۳۱۰۰۷۱-۸۸۳۱۵۰۵۱-۸۸۲۸۷۸۸-۸۸۲۸۷۸۸
 دورنگار: ۸۸۳۰۷۲۷۸-۸۸۳۰۷۲۷۸-۸۸۳۰۷۲۷۸
www.negarineh.com

همه حقوق اثر فقط برای نشر نگارینه محفوظ است

ISBN: 978-964-230-089-1



مقدمه

رزمیری ویر در سال ۱۹۰۵ میلادی زاده و در سال ۱۹۹۴ درگذشت. او داستان نویسی را از میان سالی شروع کرد. داستان های او بیش تر در حوزه ادبیات کودک طبقه بندی می شود. داستان این کتاب مشهورترین اثر اوست. این داستان نخستین بار در سال ۱۹۶۷ میلادی منتشر شد ولی هنوز هم باز نشر می شود. داستان تخلیه هفت خانه از آدم هاست که گربه ای به نام گوش بریده فکر می کند با نقشه او و کمک دوستان گربه و همیاری موش های خیابانی این کار صورت می گیرد اما ...

حادثه ای اتفاق می افتد گربه ها در کوچه می مانند و با زندگی جدید سازگار می شوند.

این کتاب تا کنون به زبان های گوناگونی برگردان و در شمارگان زیادی منتشر شده است و می شود. همین طور براساس این

داستان فیلمی هم ساخته شده است. گرچه داستان‌های رزماری
ویر در ادبیات کودک دسته‌بندی شده ولی این داستان برای تمام
سن‌ها مناسب است.

در افسانه‌های اروپایی (Pyewacket) نام جنی با صورت گربه
دستیار یک ساحره است. داستان ساحره و گربه دستیارش ارتباطی
با شخصیت اصلی داستان که نیمی از یک گوشش را در نبردی از
دست داده، ندارد. دلیل نام‌گذاری کتاب و نام شخصیت اصلی از
آن جا است که این گربه که در متن فارسی با نام گوش بریده آورده
شده، ادعا می‌کند که (Pyewacket) جد اوست و از توانایی‌های
جدش ارث برده است.

فهرست

۷	خیابان گربه‌ها
۱۹	پیمان نامه پن
۲۹	راز کوچه‌خوک‌ها
۳۹	گوش بریده فرمان می‌دهد
۴۹	هیولاها وارد می‌شوند
۵۹	آدم‌ها می‌روند
۶۹	حادثه
۷۹	کارخانه در حال ساخت
۸۹	پیروزی موش‌ها
۹۷	گربه‌ها استخدام می‌شوند
۱۰۷	دوازده گربه

رزماری ویبر

خیابان گربه‌ها

خیابان گربه‌ها، خیابانی کوتاه و باریک، شاید کمی بزرگ‌تر از یک کوچه بود. انتهای خیابان نزدیک بازار، کمی مرتب و آبرومندتر ولی با فاصله کمی از بازار کثیف می‌شد، طوری که انتهای خیابان، نزدیک آبگذر^۱، دیگر نمی‌شد آن را یک خیابان حساب کرد. آن جا را کوچه‌خوک‌ها می‌نامیدند که فقط هفت خانه در یک طرف آن بنا شده بودند. در طرف دیگر حصار بلندی وجود داشت که پشت آن تکه زمینی پوشیده از علف‌های هرز و خار و خاشاک بود. مردم آشغال‌های خود را آن جا می‌ریختند؛ تکه‌های تخت خواب‌های فلزی پوشیده، دوچرخه‌های قراضه، حتی لاشه خودروهای اسقاطی. مکان جالبی برای بازی بچه‌ها بود، اما اهالی محترم‌تر می‌گفتند آن جا یک افتضاح است و می‌پرسیدند که چرا هیچ کاری برای آن انجام نمی‌گیرد.

۱. آبگذر (در انگلیسی Canal)، مجرای مصنوعی عبور آب است.

زمانى بنا بود آن جا يك كارخانه ساخته شود و روى يك تابلوى بزرگ فرسوده از باد و باران نيز نوشته بودند. اما هيچ كس نمى دانست موقع آن كى خواهد رسيد؛ در همين حال بچه ها آن جا بازى مى كردند، سگ ها ول مى گشتند، پارس مى كردند و چاله هاى در زمين مى كندند. اما هنگامى كه هوا تاريك مى شد، بچه ها و سگ ها آن جا را ترك مى كردند، زمين به تصرف گرچه ها درمى آمد. هر كدام از خانه هاى كوچه خوك ها گرچه خود را داشت. در بهترين خانه، نزديك بازار، يك گرچه سيامى^۱ به نام "چيكى" زندگى مى كرد. صاحبان اين گرچه مالك آرايشگاه زنانه بودند. آنان روز را بيرون از خانه بودند و چيكى تنهادر خانه حبس مى شد.

در خانه دومى يك گرچه نرنارنجى رنگ به نام "جينجر" زندگى مى كرد. دو پيرزن صاحب جينجر او را بسيار دوست داشتند ولى جينجر شخصيت مستقلى داشت و از زن ها خوشش نمى آمد.

گرچه خانه سومى گرچه ماده آلاپلنگى به نام "مارتا" بود. صاحب آن راننده بيابانى بود كه بيش تر وقت ها در خانه نبود. همسر اين راننده از گرچه ها متنفر بود و براى اين اجازه مى داد مارتا آن جا زندگى كند چون موش گير قهارى بود. موش ها از كناره هاى آبگذر بالا مى آمدند و زنان ساكن كوچه خوك ها را مى ترساندند. مارتا هر شب يك موش شكار مى كرد و از همين رو اجازه داشت در خانه بماند.

۱. گرچه سيامى يكي از نژادهاى گرچه شناخته شده از خاور دوراست. يكي از كشورهايى كه زادگاه اين گرچه محسوب مى شود تايلند است كه در آن جا به سيامى ها (Wichien-maat) به معنى "جواهر ماه" گفته مى شود. در قرن بيستم گرچه هاى سيامى به يكي از محبوب ترين نژادها در اروپا و آمريكاى شمالى تبديل شد.

آن طرف تر از خانه های اول، دوم و سوم خانه ها مفلوک تر بودند. چهارمین و پنجمین خانه به هم چسبیده بودند، با آجرهایی درب و داغون و رنگ های پوسته پوسته شده. دروازه ها کج و معوج که حول لولاهای پوسیده تاب می خوردند و علف های هرز از میان شکاف های بتن باریکه پیاده روی جلوی خانه ها، بیرون زده بود. در خانه چهارمی گربه ماده پیرملوس و آرامی به نام "اسنویی" زندگی می کرد. این گربه مهربان بود و هیچ گاه هیچ کار شرورانه ای انجام نمی داد. او حتی نمی توانست خود را راضی کند که موشی را بکشد. صاحب او پیرمرد تنهایی بود که خیلی قروقاطی آشپزی می کرد.

در پنجمین خانه بچه گربه سیاه رنگی به نام "پت" زندگی می کرد که سینه اش سفید بود و زندگی بینواپانه ای را می گذراند. یک پسربچه سرتق که این بچه گربه را به عنوان هدیه عید گرفته بود، همیشه او را این طرف و آن طرف می کشاند و اذیت می کرد. پت به سرعت از کوره در می رفت که البته عجیب هم نبود چرا که او یک بچه گربه بسیار ناراضی بود.

ششمین خانه، در مرحله تخریب قرار داشت، با پنجره های شکسته که با مقوا پوشیده شده بودند و دری که هیچ وقت درست و حسابی بسته نمی شد. این خانه متعلق به دریانوردی بود که با زن و دخترش زندگی می کرد. مرد دریانورد به ندرت در خانه پیدا می شد. آن ها گربه ای به نام "سام" داشتند که از نژاد گربه های

مانکس^۱ بود و دم نداشت. دم نداشتن او در اثر حادثه نبود بلکه نژادش این چنین بود. گربه‌های نژاد مانکس دم ندارند و در طول تمام زندگی تلاش می‌کنند که دیگران آن‌ها را همان طور که هستند قبول کنند. هیچ‌کس، حتی یک گربه دوست ندارد که درباره ظاهرش شوخی کنند یا طنز بگویند.

هفتمین خانه که در کنار آبگذر قرار داشت، در واقع یک خانه نبود. یک دخمه بود و مایه آبروریزی کوچه. پیرمردی در آن ساکن که کارش خرید خرت و پرت بود. پیرمرد با اسبچه^۲ خیلی پیروگاری دور شهر می‌گشت و بار آت آشغال می‌آورد و در حیاط پشتی خانه انبار می‌کرد. گربه او یک گربه نر بزرگ بود که تمام بدنش جای زخم دعوای متعدد داشت و فقط یک چشمش به درد بخور بود. یکی از گوش‌هایش نیز نیمه نصفه بود. نامش "پای‌واکت" (Pyewacket) یا گوش‌بریده بود که زرنگ‌ترین و زیرک‌ترین گربه خیابان، شهر و چه بسا دنیا بود.

هفت گربه کوچه‌خوک‌ها زمین خالی را ملک خود می‌دانستند. هر چند که قادر نبودند دیگر گربه‌های شهر را از

۱. گربه مانکس (Manx cat) گونه‌ای از گربه‌های خانگی است که در جهش طبیعی دمش کوتاه شده است. مانکس گربه‌ای است که آب بازی را دوست دارد و هوش خوبی دارد. مانکس گربه مهربان است که دوست دارد خانواده و اشیاء خود را از خطرات دیگر حیوان‌ها در امان نگه دارد.

۲. اسبچه یا پونی، اسبی کوچک هستند که قد آن‌ها کم‌تر از ۱٫۵ متر است. اما هر اسبی که قدش کوتاه است اسبچه به حساب نمی‌آید. اسبچه‌ها اعضای نژاد خاصی از اسب‌ها به‌شمار می‌روند. نژاد اسبچه انواع گوناگونی دارد. اسبچه‌ها را برحسب قدشان به سه دسته تقسیم می‌کنند: تا ۱٫۲ متر، تا ۱٫۳۴ متر و تا ۱٫۴ متر.

آن دورنگه دارند، ولی هرگاه آن‌ها را می‌دیدند با آن‌ها برخورد ناخوشایندی می‌کردند. حتی اسنویی که قادر نبود با کسی نامهربان باشد، پشت به آن‌ها می‌کرد و از آنان دور می‌شد، در حالی که دماغ صورتی رنگ کوچکش صورتی ترشده و موهای سفید پشتش سیخ می‌ایستاد. چیکی، همان گربه سیامی برخورد ددمنشانه و برتری‌جویانه جنون‌آمیزی با گربه‌ها داشت. پت، ساده بگویم پُرووی می‌کرد. مارتا زبانی به کار می‌برد که یک خانم نمی‌بایستی به کار ببرد. سام، این گربه نژاد مانکس و جینجر با تمام گربه‌های دیگری که به آن جا می‌آمدند جنگ می‌کردند. اما این فقط گوش بریده بود که گربه‌های دیگر از او وحشت داشتند. هیچ‌کس به خود جرأت نمی‌داد شب او را ببیند زیرا باور داشتن چیزی عجیب در وجود اوست. گفته می‌شد یک موجود طبیعی نیست و می‌گفتند که در چشم سالم او نگاه غریبی موج می‌زند. هیچ‌کس نمی‌دانست کدام گربه شجاعی توانسته نیمی از گوش چپ او را بکند، اما همه باور داشتند که این اتفاق باید خیلی پیش‌تر افتاده باشد. آن‌ها می‌دانستند که هیچ گربه‌ای جرأت جنگیدن با گوش بریده بزرگ، هول‌انگیز و عجیب و غریب را ندارد.

برای شش گربه کوچۀ خوک‌ها، گوش بریده هم رهبر و هم دوست بود. به نظر اسنویی گوش بریده یک آقای کامل بود و مارتا هم این را قبول داشت. سام و جینجر او را خیلی ستایش می‌کردند؛

پت، بچه‌گربه، او را مثل یک قهرمان می‌پرستید و حتی از چیکی شنیده شده بود که گوش بریده، گربه بسیار باوقاری است. اما مسئله‌ای بود که ذهن آن شش گربه را به مدت زیادی به خود مشغول کرده بود و آن اسم عجیب غریب "گوش بریده" بود. شهر پراز گربه‌هایی به نام‌های توم، بلکس، پوسکین یا فلاف بود، اما گوش بریده! آیا تا به حال کسی چنین اسمی شنیده است؟

سرانجام گربه‌ها این موضوع را فهمیدند. البته خود گوش بریده داستان را گفت.

آن شب همه گربه‌های کوچه‌خوک‌ها نزدیک بوته‌های علف‌های هرز، در همان قطعه زمین خالی گرد آمده بودند. گفته می‌شد که خرگوشی آن جا دیده شده، ولی معلوم شد خرگوش که نه بلکه خرس پارچه‌ای کهنه، یک اسباب بازی بوده که از کهنگی پشم‌هایش ریخته و بچه‌ای آن را از کالسکه خود بیرون انداخته است. یک شب گرم خرداد ماه روشن بود. گربه‌ها در حالت راحت و کرختی بودند، طوری که وقتی جینجر پیشنهاد داد برای شکار موش بروند، هیچ کدام از گربه‌ها علاقه‌ای نشان ندادند.

مارتا گفت بی خیال... و مشغول تمیز کردن پنجه‌های خود شد. پنجه‌هایش سفیدرنگ و بسیار تمیز بودند و مارتا از داشتن آن‌ها احساس غرور می‌کرد و حتی تمیز نگه داشتن آن‌ها نیز به او حسی از غرور می‌داد.

چیکی خمیازه عمیقی کشید، طوری که بافت صورتی روشن داخل دهان و دندان‌های سفید و تیزش پدیدار شد، بعد گفت: «بیااید بنشینیم و گپی بزنیم. یک گفت و گوی اندیشمندانه راهی بافرهنگ برای گذراندن وقت.»

چینجر با حالتی تهی در نگاهش فقط گفت: «ها؟»
گوش بریده با پوزخندی شرورانه گفت: «منظور چیکی این که گفت و گو عمل هوشمندانه‌ای هست.»
چیکی با بی‌صبری گفت: «نه هر نوع گفت و گویی. گفت و گوی که خوب... خوب... خوب...»
پت با اشتیاق پرسید: «یعنی این که پرسش‌های مطرح شود؟ مثل این که چه اتفاقی برای دم سام افتاده؟»
چیکی فریاد زد: «نه این نیست. در هر حال همه می‌دانند که سام هرگز دم نداشته، گربه‌های نژاد مانکس مادرزادی دم ندارند.»

پت با کنجکاوی پرسید: «چرا؟»
چیکی اقرار کرد: «نمی‌دانم، سام آیا تو می‌دانی؟»
سام با سستی گفت: «سرنخی ندارم، هر چند برای من مهم نیست، این چیزی نیست که باید درباره آن گفت و گو شود.»
مارتا گفت: «سام تو مؤدب نیستی.»

سام غرغر کرد و گفت: «هرگز مدعی نشده‌ام مؤدب و آقا هستم، همه آن چه می‌دانم این است که من یک گربه از نژاد

مانکس از جزیره "مان"^۱ جایی در دریا، آن طرف ساحل غربی انگلیس قرار دارد، هستم و این را هم می‌دانم که گربه‌های مانکس هرگز دم نداشته‌اند.»

گوش بریده با صدای عمیق و رمزآلودی گفت: «البته پیش‌تر دم داشتند و من می‌دانم چرا دم‌شان را از دست دادند.»

همگی با هم پرسیدند: «می‌دانی؟»

اسنویی اضافه کرد: «به ما هم بگو، باید اقرار کنم در این باره کنجکاو هستم.»

پت گفت: «چه خوب! بایستی افسانه خوبی باشد.»

گوش بریده گفت: «افسانه نیست؛ واقعیت دارد و اگر حرف‌های من را قطع کنی، می‌فرستم بروی خانه.»

پت گفت: «بیخشید، ادامه بده.»

گوش بریده دوباره شروع کرد: «روزگاری جادوگری بود. این جادوگر در سال ۱۶۶۷ زندگی می‌کرد، یعنی درست ۳۰۰ سال پیش.»

جینجرآهی کشید و گفت: «تو در به خاطر سپردن عددها عالی هستی.»

گوش بریده گفت: «من در همه چیز عالی هستم. خوب، این جادوگر گربه‌ای داشت و حدس بزنید اسم این گربه چی بود!»

همه گربه‌ها به فکر فرو رفتند. سرانجام مارتا گفت: «کیتی.»

۱. جزیره "مان" با جمعیتی حدود ۸۶ هزار نفر که پایتخت آن شهر دوگلاس است یکی از جزایر نیمه خودمختار در دریای ایرلند است که بین بریتانیا و ایرلند واقع شده است.

گوش بریده سر خود را با حالت تمسخر آمیزی تکان داد و گفت:
«او گربه نر بود. دوباره سعی کنید حدس بزنید.»
چیکی با احتیاط گفت: «من شنیدم بیش تر گربه های جادوگران
گریمالکین^۱ نام داشته اند.»

چیکی دلش نمی خواست که گوش بریده او را هم مسخره کند.
گوش بریده با مهربانی گفت: «بله، اغلب این طور بود. اما این
گربه خاص چیزی بیش تر از یک گربه معمولی بود، بعضی وقت ها
به جن کوچک سیاه رنگ و بعضی وقت ها به قورباغه می شد.»
پت با تعجب گفت: «چه عجیب! عجب گربه ای بوده!»
گوش بریده توضیح داد: «این گربه را مردم دستیار جادوگر
می پنداشتند. یعنی این که در طلسم ها به جادوگر کمک می کرد
و اگر بگویم که این گربه پدر بزرگ پدر جد جد من بوده، سرنخی
درباره اسم او به شما داده ام؟»
گربه ها همه فریاد زدند: «گوش بریده.»

گوش بریده پوزخندی زد و ادامه داد: «سرانجام متوجه شدید.
خوب، حالا ادامه داستان. این ساحره پیرو پدر بزرگ پدر جد جد من
برای تعطیلی به جزیره "مان" رفتند. زمانی که آن جا بودند گربه های
آن جا مثل تمام گربه های آن روزگار دم داشتند اما آن گربه ها یک

۱. A grimalkin اصطلاحی باستانی است. نوستراداموس، منجم فرانسوی، ۱۵۰۳-۱۵۶۶، گربه ای به نام گریمالکین داشت. در قرون وسطی غرب، نام گریمالکین به طور کلی گربه ها با شیطان و جادوگری در ارتباط قرار گرفت. زنانی که در سده های شانزدهم، هفدهم و هجدهم به عنوان جادوگر محاکمه می شدند، اغلب به داشتن گریمالکین متهم می شدند.

جورهایی نسبت به پدربزرگ پدر جد جد من گستاخی کردند. درباره او و دوستش، همان ساحره طعنه‌هایی می‌زدند.»

مارتا در حالی که خیره سام را نگاه می‌کرد گفت: «شرم آورده!»
سام در پاسخ گفت: «من را سرزنش نکنید این قضیه خیلی قدیمی‌تر از من بوده.»

گوش بریده وارد صحبت شده گفت: «پدربزرگ پدر جد جد تو یکی از آن‌ها بود. در حقیقت میان آن همه گربه، او بدترین گربه بود.»

سام پرسید: «از کجا می‌دانی؟»
گوش بریده جواب داد: «می‌دانم، من خیلی چیزها می‌دانم که شماها نمی‌دانید.»

پت خواهش کرد: «داستان را ادامه بده، چه چیزی برای آن گربه‌های گستاخ اتفاق افتاد؟»

گوش بریده دوباره پوزخندی زد و ادامه داد: «ساحره آن‌ها را طلسم کرد، پدربزرگ پدر جد جد من هم کمکش کرد. می‌توانم بگویم یک کار عالی انجام دادند. آن شب وقتی که ماه کامل شد...»
گوش بریده با حالتی نافذ درنگی کرد و در حالی که دیگران با دهان باز از تعجب نگاهش می‌کردند ادامه داد: «دم همه گربه‌های مانکس کنده شده و از آن به بعد آن گربه‌ها هرگز دم نداشتند.»

سکوتی سنگین حاکم شد، تا سرانجام جینجر پرسید: «آیا برای گربه‌ها مهم بود؟»

گوش بریده

گوش بریده جواب داد: «البته که مهم بود. ضربه‌ای شدید به غرورشان.»

پت جیغ‌کشان گفت: «وای، گوش بریده، تو هم می‌توانی طلسم کنی؟»

گوش بریده گفت: «این هم یک داستان تعریف کردنی است.»
چیکی تمنا کرد: «پس، بگو.»

گوش بریده به تنبلی تبسمی کرد ولی جوابی نداد و پت گفت:
«شرط می‌بندم او می‌تواند! شرط می‌بندم گوش بریده هر کاری می‌تواند بکند. اگه بخواهد می‌تواند پرواز کند. شرط می‌بندم پدر بزرگ پدر جد جد او روی دسته جاروی ساحره پرواز می‌کرده، شرط می‌بندم...»

چیکی گفت: «ساکت شو، تو بیش‌تر از یک بچه‌گربه حرف می‌زنی. گوش بریده اگر بخواهد پرواز کند به جای دسته جارو به سفینه نیاز خواهد داشت.»

در همان حال را به گوش بریده کرد و ادامه داد: «دوست قدیمی، این طور نیست؟»

گوش بریده با بی‌تفاوتی گفت: «به احتمال زیاد، ولی نمی‌خواهم پرواز کنم اما می‌گویم می‌خواهم چی کار کنم، بدجوری هم در فکر این کار هستم. می‌خواهم از دست آدم‌های کوچۀ خوک‌ها خلاص شویم و کوچه مال خودمان شود.»

سکوت سنگینی برقرار شد. هیچ یک از گربه‌ها مطمئن نبودند

گوش بریده جدی است یا این هم فقط یکی از شوخی‌هایش است. شوخی و جدی او را اغلب متوجه نمی‌شدند و اگر گربه‌ها به شوخی‌های او نمی‌خندیدند عصبانی می‌شد.

سرانجام اسنویی پیر با لحن آرامی پرسید: «گوش بریده، از دست آدم‌ها خلاص شویم؟ اما برای چی؟ اگر همه آدم‌ها بروند، چه کسی غذا به ما بده؟»

گوش بریده با لحنی سرزنش بار گفت: «صاحب من هرگز، آن طور که باید و شاید به من غذا نمی‌دهد. من خودم غذا پیدا می‌کنم. اگر بدانید کجاها را بگردید، چیزهای زیادی برای خوردن پیدا می‌شود. آدم‌ها مایه مزاحمت هستند، راه دیگری وجود ندارد. به پت بی‌چاره نگاه کنید که پسر بچه صاحبش این ور آن ور پرتش می‌کند. به چیکی نگاه کنید، تمام روز توی خانه زندانی هست. جینجر را ببینید، تو سردترین شب‌ها او بیرون می‌ندازند. اگر از دست آدم‌ها خلاص شویم، همیشه هر کاری که خوشمان بیاد انجام می‌دهیم. عالی می‌شود و من می‌دانم چه طوری این کار را کنیم.»

مارتا در حالی که لرزشی پشت راه راهش را فرا گرفت، زمزمه کرد: «نمی‌خواهی که آدم‌ها را بکشی؟ می‌خواهی؟»
گوش بریده گفت: «این کار لازم نیست. نه دوستان، ما فقط آن‌ها را می‌ترسانیم.»